

در قالبی قرمز؛ بررسی انتقادی - تحلیلی گفتمان ایدئولوژی مذهبی

در افسانه «کفش های قرمز» از «هانس کریستین اندرسن»

افروز جهاندیده^۱

چکیده

توجه به مضامین افسانه ها و قصه هایی که مخاطب اصلی آن کودکان و نوجوانان اند، اهمیت بسزایی دارد. گفتمان روایی این قالب ها به دلیل مخاطب اصلی آن حساسیت زاست و می بایست در پرداخت معنا و مضمون، دقت زیادی صورت بگیرد. نویسندگان، خودآگاه یا ناخودآگاه نظرات، باورها، اعتقادات و اندیشه های خود را در اثری که خلق می کنند، دخالت می دهند. ایدئولوژی نیز یکی از این مقوله ها و مفاهیمی است که در هر اثری - حداقل - ردپایی از آن می شود یافت. مبحث اصلی این مقاله، ایدئولوژی مذهبی و دینی (مسیحیت) در افسانه ای از هانس کریستین اندرسن، به نام کفش های قرمز است. اندرسن، در افسانه کفش های قرمز به صورت کاملاً مستقیم و عیان، آنچه از نظر آیین های دینی، فرهنگی و اجتماعی برای دختران نوبالغ پسندیده قلمداد می شود بیان کرده است. گفتمان روایی این افسانه، برپایه استفاده از نماد واستعاره برای گذر کودک دختر از معصومیت به تجربه و به سن تکلیف شرعی و مذهبی رسیدن است، اما با زبانی (واژگان، راوی، پایان بندی و ترتیب ارائه) خشن و آزاردهنده ارائه گردیده است. این نقد و بررسی نشان می دهد: ۱. وجه غالب این افسانه، ایدئولوژی نویسنده نسبت به مسائل دینی و مذهب کلیساست که ساختار قصه را چون خمیرمایه ای تصاحب کرده است، به گونه ای که حذف نموده های این جهان بینی از تنه قصه، چیز دیگری از آن باقی نخواهد گذاشت. ۲. آموزه های مذهبی، اجتماعی و فرهنگی ای که نویسنده به القا آن پرداخته، به جای تأثیرگذاری مثبت، آثار منفی بر مخاطب خواهد داشت، به دلیل ۳. بیان مستقیم، نه بیان تلویحی ایدئولوژی و پندآموزی آشکار، باعث مخالفت مخاطب خواهد شد. **واژگان کلیدی:** ایدئولوژی مذهبی - دینی، ادبیات کودک، کریستین اندرسن، گفتمان روایی.

۱. دانش آموخته کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

مقدمه

ایدئولوژی یا طرز فکر، مجموعه‌ای نظام‌مند از اندیشه‌ها، اعتقادات، افکار و باورهای هر فرد یا فرهنگ در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و ... است. «ایدئولوژی برای اولین بار در دوران انقلاب فرانسه توسط فردی به نام کنت ترایسی^۲ (۱۸۳۶-۱۷۵۴م) ابداع شد. زمانی که اندیشه هزاران تن را برمی‌انگیخت تا قدرت خود را در سیاست بیازمایند و علایق مادی مستقیم و حتی حیات خود را خطر کنند. اساس اندیشه ترایسی را می‌توان از فلسفه‌های مشخص دیگران از جمله: بونو دوکندیاک (۱۷۸۰-۱۷۱۵) و جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲) استخراج کرد. ترایسی معیارهای درستی و نادرستی اندیشه‌ها را قابل اثبات می‌پنداشت و به‌کارگیری آن‌ها را امری قطعی در نظر می‌گرفت، و این کار را ارزشمند می‌دانست، ارزشی که آشکارا سیاسی بود» (بال، دگر. ۱۳۹۰: ۲۳).

ایدئولوژی جهت‌گیری یا رویکردی است که فرد یا جامعه در شیوه مواجهه با موضوعات و مفاهیم و جنبه‌های مختلف زندگی اتخاذ می‌کند. این رویکردها پیش از آن بر طبق قواعد و قوانین خاصی از سمت افراد (متفکران، سیاسیون، روشنگران، مقدسان، عالمان، روحانیان) تنظیم شده است. افرادی که خود را صلاحیت‌دار می‌دانند که برای دیگران چراغ راهنمایی باشند تا مسیری که از نظر آنان درست است پیموده شود و هرکس از این امر تخطی کرد، طرد یا مجازات شود. «هرایدئولوژی ضوابط و معیارهای پذیرفته‌ای برای ارزشیابی - تصمیم‌گیری درباره درست‌ونادرست، خوب‌وید، برای هواداران خویش فراهم می‌آورد. آیا ...؟ آیا ...؟ پاسخ هر شخص به این پرسش‌ها به ایدئولوژی موردقبول آن شخص بستگی دارد» (همان: ۲۱).

ایدئولوژی مذهبی یا دینی نیز کارکردهای توضیحی، القایی و جهت‌دهی دارد. در هر مذهب و دین، قوانین و فرامین دینی بر آن جامعه حکمرانی می‌کنند و باید بر طبق آنان زندگی کرد. این فرامین هدایت‌گر فرد و جامعه در جهت و هدف نهایی، یعنی رستگاری انسان است. هرکس از دستورات پیروی کند به سمت سعادت پیش خواهد رفت و آن که از مسیر دین و مذهب موردنظر منحرف شود، دچار عذاب آخروی خواهد شد و وجود این فرد در جامعه مضر و آسیب‌زا است، بنابراین باید سرزنش و سرکوب شوند.

^۲. آنتوان دستوت دی ترایسی

در بیشتر فرهنگ‌ها، آموزش دین و مذهب از زمان کودکی آغاز می‌شود و بدون توقف تا مرگ انسان ادامه می‌یابد. کودکی، سنی است که تمام آموزش‌ها، برای جامعه‌پذیر شدن و مطابقت با مذهب شروع می‌شود. پس بهترین زمان برای آموزشی است که به‌خوبی در نهاد کودک حک یا نهادینه شود. درست زمانی که ذهن کودک مسئله‌ساز و در جستجوی پاسخی برای سوالات فلسفی خود می‌گردد، پاسخ‌دادن به آن سوالات و سردرگمی‌ها با رویکردهای مذهبی، هویت و کیستی کودک را به‌گونه‌ای متفاوت شکل می‌دهد. این آموزه‌ها به‌مثابه قطب‌نمایی در جهت اهداف خود عمل می‌کنند و آزادی تفکر کودک را سلب یا محدود می‌کنند.

به‌طور کلی «بنابه گفته فردریش انگلس، ایدئولوژی همچون توهم عمل می‌کند؛ ایدئولوژی‌ها تصویری به مردم می‌دهند که از آن طریق خود و زندگی‌شان را درک کنند، و این تصورات واقعیت موجود را تغییر می‌دهند یا پنهان می‌کنند.» (کلیگز، ۱۴۰۱: ۱۷۶) و این چنین برنامه‌ای تازه و قواعدی نو برای زندگی انسان ساخته می‌شود.

ادبیات داستانی و گفتمان روایی قابلیت تأثیرگذاری بسیار دارد. بیان اعتقادات و ایدئولوژی در قالب داستان، قصه و افسانه و دیگر قالب‌های ادبی بدون شک انتخابی مناسب برای انتقال نگرش‌ها و دیدگاه‌ها و... است. ایدئولوژی را در داستان و افسانه گنجاندن می‌تواند تأثیرگذاری بیشتر و عمیقی بر مخاطب داشته باشد، نسبت به بیان مستقیم و غیرادبی آن. اما همان بیان ادبی نیز نیاز به تدقیق دارد تا مخاطب را همراه خود داشته باشد و در نتیجه، موفق به نیل به هدف شود. به گفته جان / استیونز، استاد دانشگاه مکوآری استرالیا، در مقاله «ایدئولوژی و گفتمان روایی» که در کتاب *دیگرخوانی‌های ناگزیر* ذکر شده، «ایدئولوژی حضوری سه لایه دارد: در گفتمان، در داستان و در معنا.»^۳ نقش پررنگ ایدئولوژی در هر سه لایه، یعنی صاحب کامل اثر و زیر یوغ باورهای نویسنده و خالق اثر بودن است، آنچه که در افسانه کفش‌های قرمز رخ داده است. نگارنده در این مقاله به بررسی لایه‌های معنایی افسانه مذکور می‌پردازد تا چگونگی حضور ایدئولوژی را تفسیر و نمایان کند. هدف از شکافتن سطوح متنی - معنایی افسانه کفش‌های قرمز از نظر ایدئولوژی، شناخت بهتر معناهای نهفته در آن است، در جهت تشخیص مناسب بودن یا نبودن برای کودکان و نوجوانان.

^۳ ص ۶۳. دیگرخوانی‌های ناگزیر. خسرو نژاد. ۱۴۰۰

ایدئولوژی واژه‌ای است که در اولین برخورد ذهن را به سمت مسائل سیاسی و اجتماعی می‌کشد. مقالاتی با موضوعات ایدئولوژی سیاسی و ایدئولوژی عمومی بیشتر است نسبت به ایدئولوژی در ادبیات، ادبیات کودک و همچنین از منظر ایدئولوژی مذهبی. طاهری (۱۳۹۱) در مقاله «ردپای ایدئولوژی در آثار اولیه محمود دولت‌آبادی» آثار این نویسنده را از نظر ایدئولوژی فرهنگی، بومی در شخصیت‌پردازی و درون‌مایه بررسی کرده است. پژوهشگران دیگری ایدئولوژی را در اشعار آیینی و کلاسیک بررسی کرده‌اند. در ادبیات کودک توجه کلی به ایدئولوژی شده است. مانند مقاله «ادبیات کودک و ایدئولوژی‌های معاصر» نویسندگان (امن‌خانی، خوجه. ۱۳۹۵) به انواع ایدئولوژی در ادبیات کودک پرداخته‌اند؛ با مبنا قراردادن کتاب احمد از طالبوف و ماهی سیاه کوچولو از بهرنگی. و تبیین کرده‌اند که ایدئولوژی مارکسیستی و ناسیونالیستی در این آثار، مخاطب کودک را از ادبیات دور ساخته است. از این دست مقالات که به کلیت ایدئولوژی پرداخته‌اند و امکان یا عدم‌امکان این مقوله در ادبیات کودک توجه دارند، موارد بیشتری می‌توان یافت. از جمله مقاله «ناممکن بودن معصومیت» به قلم چارلز سارلند (پژوهشنامه کودک و نوجوان. ش ۳۱). می‌توان اشاره کرد. اما به‌طور خاص پرداختن به ایدئولوژی مذهبی در ادبیات کودک در یک اثر خاص کمتر دیده می‌شود که پژوهش حاضر باتوجه به اثری از هانس کریستین آندرسن این مقوله را به مباحثه کشیده است.

درباره هانس کریستین آندرسن

هانس کریستین آندرسن، نویسنده‌ای که زادروزش (دوم آوریل ۱۸۰۵ - چهارم اوت ۱۸۷۵) روز جهانی کتاب کودک نامگذاری شده، در ادبیات کودکان نامی آشناست. این نویسنده دانمارکی در زمان حیاتش، به شهرت رسید. او با نوشتن کتاب‌هایی که به صدوپنجاه زبان زنده دنیا ترجمه شد، در جهان ادبیات کودکان و نوجوانان آوازه‌ای کسب کرد. از جمله کتاب‌های معروف او: جوجه اردک زشت، بندانگشتی، دختر کبریت‌فروش، پری دریایی کوچولو و لباس جدید پادشاه است.

آندرسن، افسانه می‌نوشت که یکی از آنان که مبنای این مقاله قرار گرفته افسانه کفش‌های قرمز است. این افسانه بر محور ایدئولوژی مذهب مسیحی شکل گرفته است. سال تألیف این افسانه ۱۸۴۵ میلادی است، می‌توان ادعا کرد که این افسانه فرزند خلف زمانه خودش است.

زمانه‌ای که کلیسا و مبلغان دینی، قدرت ویژه‌ای داشته‌اند و آموزش، به‌خصوص آموزش مذهبی کودکان به‌ویژه دختران کاملاً احساس می‌شده است. اندرسن هم دست به قلم برده و افسانه‌ای خلق کرده است که بذر آن پیش‌ازخلق در ذهنش کاشته شده بوده است. همان‌گونه که جوجه اردک زشت را زندگی‌نامه خود می‌داند، به احتمال زیاد محرکی قوی نیز برای نوشتن این افسانه برای او وجود داشته است.

خلاصه افسانه کفش‌های قرمز

دختری «زیبا و ظریف» به نام «کارین» با مادرش در فقر زندگی می‌کنند. کارین و مادرش توان تهیه کفش برای دخترک را ندارند. کارین تابستان‌ها پابره‌نه است و زمستان‌ها کفش چوبی به پا می‌کند که پاهایش را آزار می‌دهد. «پشت پاهایش را کاملاً قرمز می‌کند.» تا اینکه پیرزنی کفش‌دوز دلش به حال کارین می‌سوزد و از تکه لباس‌های کهنه قرمز رنگی برای کارین کفش می‌دوزد. درست همان روزی که کارین این کفش‌های قرمز را هدیه می‌گیرد، مادرش را از دست می‌دهد. با همان کفش‌ها در مراسم خاکسپاری مادر شرکت می‌کند. در آنجا، زنی ثروتمند در حال عبور از کنار مراسم خاکسپاری و قبرستان، دخترک را می‌بیند و او را به فرزندخواندگی از کشیش طلب می‌کند. دخترک زندگی تازه‌ای را با بانوی ثروتمند، اما کم‌بینا می‌گذارند. پیرزن برای کارین لباس و کفش تهیه می‌کند و آنچه شایسته یک دختر است (خیاطی، آشپزی، شیرینی‌پزی) به او می‌آموزد. روزی کارین همراه با مردم به دیدن پرنسس، دختر ملکه می‌رود و کفش‌های قرمز براقی در پاهای پرنسس که هم‌سن خودش است می‌بیند و سخت مجذوب کفش‌ها می‌شود. زمان می‌گذرد و کارین به بلوغ می‌رسد و برای مراسم غسل تعمید نیاز به لباس و کفش پیدا می‌کند. در زمان خرید، دور از چشم کم‌بینای پیرزن، کفش‌های قرمز براقی را می‌خرد و باخود به خانه می‌برد. روز عشا ی ربانی، او برخلاف خواسته بانوی سرپرستش، کفش‌های مشکی را نمی‌پوشد، بلکه کفش‌های قرمزش را به پا می‌کند. در مسیر رفتن به کلیسا، کهنه‌سربازی پیر با کارین و پیرزن رودررو می‌شود و در ازای پاک کردن گردوغبار از کفش‌های کارین، از بانو پول دریافت می‌کند. درحین پاک کردن کفش‌های قرمز، کارین به او می‌گوید: «دختر عزیزم، چه کفش‌های رقص زیبایی داری؟» کارین با بانو وارد کلیسا می‌شود و به جای توجه و تمرکز بر مراسم مذهبی که برای او در جریان است، تمام توجهش بر کفش‌های قرمزش است. بانوی پیر در میان زمزمه‌های مردم متوجه می‌شود که

کارین کفش‌های قرمز را پوشیده است. این کار او را دور از شأن یک دختر بالغ می‌داند. تا اینکه در هنگام خروج از کلیسا، کفش‌های قرمز کارین در پاهایش شروع به رقص می‌کنند. پاهای کارین از اختیارش خارج می‌شود و با کفش‌های به رقص درآمده به راهش ادامه می‌دهد. کارین برای کنترل کفش‌ها و پاهایش به گوشه‌ای از کلیسا پناه می‌برد، اما نتیجه‌ای ندارد. به سختی در کالسکه کفش‌هایش را از پا جدا می‌کند و در خانه، درون کمد کفش جا می‌دهد. تا مدتی بعد که به مجلس رقصی دعوت می‌شود و می‌بایست کفش‌های قرمز را بپوشد. این بار در مجلس رقص، کفش‌ها قدرت و اختیار پاهای کارین را به تمامی به دست می‌گیرند و او را برخلاف میلش به هر طرف رقص‌کنان می‌کشاند. به جنگل، کشتزار، در شب‌وروز و تا مدت‌های مدید. تا اینکه روزی فرشته‌ای با شمشیری پهن در دست ظاهر می‌شود و بدون توضیح و تفسیری کارین را نفرین می‌کند و می‌گوید: آنقدر برقص تا بمیری. در همین زمان که کارین در اختیار کفش‌های رقصانش به هر طرف کشیده می‌شود، بانوی پیر، سرپرست و مادرخوانده‌اش می‌میرد و کارین نمی‌تواند در مراسم خاکسپاری او شرکت کند. کارین هرچه تلاش می‌کند، کفش‌ها را از پاهایش جدا کند، نمی‌تواند. با رقص مداوم سخت رنگ‌پریده و نزار، به خانه جلاّد می‌رسد، از او خواهش می‌کند پاهایش را از مچ قطع کند تا از شرّ کفش‌ها خلاصی یابد. جلاّد پاهای او را قطع می‌کند و جای بریدگی پاها را می‌بندد. بعد هم پاهای چوبی برای او می‌سازد. پاهای قطع‌شده کارین با کفش‌های قرمز در آن همچنان زنده است و رقص‌کنان به راهش ادامه می‌دهد. کارین حالا از پوشیدن کفش‌های قرمز قلباً پشیمان است و توبه می‌کند. او که حالا بی‌سرپرست و بی‌خانمان شده، به خانه کشیش می‌رود و از او درخواست کمک می‌کند که روحش را پاک کند. مدتی در خانه کشیش در اتاقی کوچک زندگی می‌کند. تا اینکه در روز مراسم دعای یکشنبه که خانواده کشیش به کلیسا می‌روند. آنان به کارین اجازه حضور در کلیسا را نمی‌دهند. کارین در تنهایی در اتاق کوچکش می‌نشیند و دعا می‌خواند و از خداوند کمک طلب می‌کند. تا اینکه فرشته‌ای با بال‌های سفید، این بار به جای شمشیر پهن، با شاخه درختی پُرشکوفه در دست، ظاهر می‌شود. دست به دیوارهای اتاق کارین که می‌زند دیوارها عقب می‌روند و اتاق کارین به صحن کلیسا می‌پیوندد. همه حضار کارین را که نوری روحانی بر او می‌تابد در مقابل خود می‌بینند. بالاخره کارین بعد از مصائب فراوان بخشیده‌شده و پاک و روحانی است.

بحث و یافته‌ها

کفش‌های قرمز، یک افسانه است. مخاطب اصلی افسانه‌ها برخلاف تصور، و ساختار آن کودکان‌اند. تأثیر افسانه بر روح و روان کودکان بر هیچ‌کس پوشیده نیست. برنو بتلهایم (۱۹۹۰-۱۹۰۳ م) روانشناس مشهور اتریشی کودکان در کتاب «افسون افسانه‌ها»^۱ یش، در مورد اثرگذاری افسانه بر روان کودک می‌گوید: «داستان‌ها در بارور کردن زندگی کودک ... موفق‌اند، آن‌ها در سطحی بسیار عمیق‌تر از مطالب خواندنی دیگر، از همان جایی آغاز می‌کنند که کودک واقعاً از نظر روانی و عاطفی در آن قرار دارد.» (بتلهایم: ۱۴۰: ۵).

کودکان با قصه، داستان، افسانه و به‌طور کلی با روایت ارتباط خوب و عمیقی برقرار می‌کنند. جدای از لذت‌بخشی و سرگرم‌کنندگی قصه و داستان، بخش‌هایی پنهان در این روایت‌ها و قصه‌ها وجود دارد که با تأثیرنهادن بر خودآگاه و ناخودآگاه کودکان، قسمتی از ذهن و اندیشه کودک را به‌اختیار خود درمی‌آورد و جای‌گیر می‌شود. «قصه‌های پریان و افسانه‌ها... سبب می‌شوند که کودک خود را بهتر بشناسد و شخصیتش را پرورش دهد. معناهایی که کودک از این قصه‌ها می‌گیرد، به‌قدری متفاوت‌اند و باچنان روش‌های متنوعی هستی کودک را غنا می‌بخشند که هیچ کتابی به‌تنهایی نمی‌تواند سهم فراوان و چندگانه‌ای را که این قصه‌ها در زندگی کودک دارند شرح دهد.» (همان: ۱۳). افسانه کفش‌های قرمز نیز از این قصه‌ها و افسانه‌ها مستثنی نیست. افسانه‌ها گاهی، دیدگاه کودک همچون وسیله را در نظر دارند و «آشکارا قصد پندآموزی» دارند. هدف اندرسن از نگارش این افسانه نیز چنین به نظر می‌رسد. «کودک را انسانی که باید به مدد هدایت بزرگسالان کامل، راه کمال را بیپیماید و به سامان برسد.» (خسرونژاد: ۱۳۸۲: ۹۳) درنظر می‌گیرند. اندرسن در این افسانه، توجه ویژه‌ای به مذهب و تربیت مذهبی دختران جوان مسیحی دارد. قسمت‌هایی از قصه، نقش‌مایه‌های مذهبی کتاب مقدس را به ذهن متبادر می‌کند. داستان مریم عذرا و اتاقش یا داستان یکی از یاران عیسی مسیح با ریش قرمز (یهودا). به‌این دلیل که «قصه‌های پریان اغلب در دورانی به‌وجود آمده‌اند که مذهب مهم‌ترین بخش زندگی به‌شمار می‌رفت، به‌همین سبب مستقیماً یا تلویحاً با مضمون‌های مذهبی سروکار دارند.» (بتلهایم: ۱۴۰: ۱۵). اندرسن در این افسانه مستقیماً شخصیت دخترک را در برابر مذهب و تربیت مذهبی قرار داده است و ایدئولوژی‌ها و اعتقادات مذهبی خود را در قالب نماد و کنایه در این افسانه به مخاطب ارائه داده است. تا حدی که این افسانه جز

ایدئولوژی مذهبی غالب مسیحی، چیز دیگری ندارد. اگر مضمون مذهبی را از این افسانه حذف کنیم، قصه‌ای وجود نخواهد داشت.

کارین با پوشیدن کفش‌های قرمز، وارد مرحله تازه‌ای از تجربه زیستنی یک دختر می‌شود: بلوغ جسمی و جنسی که نیاز به هدایت و تربیت مذهبی دارد. «تجربه بر معصومیت هجوم می‌آورد.»^۴ و تعادل زندگی کارین، دختر «زیبا و ظریف» بهم می‌خورد. او با پوشیدن کفش‌های قرمز که کنایه‌ای از بلوغ جنسی و پیروزی دختران است کودکی را پشت سر می‌گذارد و وارد دنیای غریب و ناآشنای بزرگسالی می‌شود که عدم آگاهی یا عدم آمادگی روانی از این دنیا و جهان جدید، او را دچار مصائب دردناکی می‌کند.

افسانه کفش‌های قرمز، ایدئولوژی مذهبی نیمه‌عریانی را پیش روی مخاطب می‌گشاید که سرپیچی از فرامین دینی و مذهبی که خدای کلیسا و مسیح برای فرد در نظر گرفته، باعث تباهی فرد خواهد شد. «اگر قرار است کودکی وارد جامعه شود و درون ساختارهای آن هدفمندانه عمل کند، ناگزیر است رمزهای مهم و گوناگون و رایج جامعه را بپذیرد تا بتواند خود را با آن هماهنگ سازد» (استیونز، ۱۴۰۰: ۱۶). و کارین این رمزها را نمی‌داند. او کودکی است که اندرسن او را «در لیست انتظار پذیرش جامعه بزرگسالان»^۵ در نظر گرفته است و نیاز به راهنما، هدایت‌گر و بزرگسال کاملی دارد که راه را از چاه به او بنمایاند. انتخاب دخترک فقیر و یتیم اتفاقی نیست. او کسی است که «... برای فهم و رویارویی با روزگار آشفته و اوضاع گیج‌کننده نیازمند کمک‌اند، و ایدئولوژی برای آنان همین کار را می‌کند» (بال، دگر. ۱۳۹۰: ۲۱).

کارین دخترکی است که با پوشیدن کفش‌های قرمز پارچه‌ای کهنه‌ای که یک پیرزن برای او می‌دوزد، وارد دنیای ناشناخته زنانگی می‌شود. کفش‌های قرمز، نماد و استعاره‌ای از زنانگی و «نفرین حوا» است که به دست زن پیر و یائسه‌ای به دختر جوان داده می‌شود. دریافت زنانگی از دستان زنی که در حال ازدست‌دادن زنانگی خود است و در سن یائسگی است. او زنانگی خود را با دستان خود از آنچه برایش باقی مانده (تکه‌های کهنه لباسی قرمزرنگ- نمود زنانگی ازدست‌رفته خود پیرزن) شکل می‌دهد و به کارین می‌بخشد. «عادت ماهیانه معمولاً نفرین

^۴ معصومیت و تجربه. خسرو نژاد. ص ۷۶

^۵ معصومیت و تجربه. خسرو نژاد.

نامیده می‌شود... خونریزی در پی برخورد با یک پیرزن پیش می‌آید، نه با یک مرد؛ و بنابر کتاب مقدس، این نفرین از زن به زن دیگری به ارث می‌رسد» (بتلهایم، ۲۹۲: ۱۴۰۰). نمونه‌ی عام و جهانی آن، افسانه‌ی «زیبای خفته» است. دخترک (زیبای خفته) در مواجهه با پیرزنی که در اتاقی در بسته (نماد جنسی زنانه) در حال رسیدن دوک است، دست به دوک می‌برد و انگشتش سوراخ می‌شود و به خواب می‌رود. در افسانه‌های ایرانی و شرقی، پیرزن‌ها از شخصیت‌های ثابت افسانه‌هایی هستند که دختران نوبلوع در آن حضور دارند. یا در حال خدعه و نیرنگ در نقش عجوزه‌اند، یا یاری‌گر دختران برای رسیدن به هدفشان (بلوغ) راه نشان می‌دهند. به‌طور مثال در نسخه‌ی قشقایی افسانه‌ی «آخساق جیئران»، پیرزنی که خود را به کوری زده است، با دیگی (نماد جنسی زنانه) که برعکس گذاشته، دختر بالای درخت را فریب می‌دهد و او را وادار به پایین آمدن از درخت می‌کند تا به دست شاهزاده بسپارد.^۶

در افسانه‌ی مورد بررسی (کفش‌های قرمز) پوشیدن کفش‌های قرمز همزمان می‌شود با مرگ مادر بیمار و فقیر کارین. «کفش‌های او یقیناً برای مراسم سوگواری مناسب نبودند، اما دخترک هیچ کفش دیگری نداشت.»^۷ کارین چاره‌ای ندارد جز پذیرفتن جنسیت خود و رخداد اجتناب‌ناپذیر زنانگی. او بعد از مرگ مادر یا همزمان با این رخداد، وارد دوران بلوغ جنسی می‌شود و به شدت مجذوب آن می‌شود یا به نوعی غریزه یا جنبه‌ی زیستی جنسیت کارین با قدرت تمام بر او مسلط می‌گردد. «خونریزی، همچون عادت ماهانه، برای هر دختری تجربه‌ای خردکننده است، اگر از نظر عاطفی آمادگی آن را نداشته باشد...» (همان: ۲۹۲). کفش‌های قرمز او استعاره‌ای از پیرودی و قاعدگی دخترک است. کارین مغروق در این ویژگی دخترانه‌اش که تغییرات بزرگی در پی دارد می‌شود. او «زیبا و ظریف و خوش‌اندام» توصیف می‌شود، آنچه که برای دختران و موفقیت آنان در ازدواج و جامعه لازم است. این نفرین برای کارین موهبت و شادی می‌آورد که بی‌خبر از عواقب سهمگین، به آن‌ها تن می‌دهد و در گرداب این تمایلات می‌افتد.

نویسنده در این افسانه، معیارهایی برای تعلیم مذهبی برای دختران جوان مسیحی در نظر دارد. دختر باید به‌گونه‌ای رفتار کند که بر طبق سنت‌های مذهبی و دینی در شأن یک دختر

^۶. ن.ک: آخساق جیئران، علی قشقایی فرد، شیراز: قشقایی (۱۳۸۶)

^۷. کفش‌های قرمز، ص ۴

بالغ است. خود، بدن، زنانگی و زیبایی خود را پنهان کند. نه اینکه به آن زرق و برق بدهد. می‌باید قاعدگی و زنانگی را سامان دهد. «در قفسه مخصوص گذاشت...» او نمی‌توانست در کلیسا در محضر خدای خود، کفش‌های قرمز را فراموش کند و تسلیم جامعه و مذهب شود. «هنوز هم تمام فکر و ذکرش به کفش‌های قرمز رنگش بود. کارین آن‌چنان در افکار شیرین غرق شده بود... که خواندن سرود مذهبی را فراموش کرد و حتی از خاطرش رفت که خداوند را به واسطه‌ی نعمت‌هایش سپاس گوید.»^۸ کارین درست برخلاف فرامین دینی رفتار می‌کند. او مطابق نظر بانوی پیر، کفش‌های سیاه نمی‌پوشد، حواسش به کفش‌های قرمزش است و گوشش به دعای غسل تعمید و عشای ربّانی نیست، در عوض تمام و فکر و ذکرش به لذت‌ها و توجّهاتی است که می‌تواند با زنانگی نورسته‌اش یا کفش‌های قرمز تجربه کند. یادآور ذهن کودکی است که غرق در دغدغه‌ها و دنیای خود است. غرق در کسب لذت و تن‌دادن به قیدوبندهای سنت و دین، و سرکشی از جامعه‌پذیرشدن. بنابراین، کارین غرق در زنانگی خود می‌شود تا جایی که اختیار کامل بدن و جسمش به دست کفش‌های قرمزش می‌افتد. اختیار جسم و زنانگی خود را از دست می‌دهد و رو به هرزگی می‌گذارد. کارین با پاهای رقصان در کفش‌های قرمز، دختری است نوبالغ که به دنبال لذت‌جویی دچار افراط می‌شود. او از همه‌جا در حال عبور با رقص با کفش‌های قرمزش است. «از دروازه شهر به خارج شهر، جنگل تاریک، گذرگاه‌ها و بوته‌زار پر از خار و ...» به نوعی هرزگی و بی‌بندوباری دخترک نوبالغ و ناآگاه را نشان می‌دهد. این بی‌بندوباری توسط مردی که در راه کلیسا او را می‌بیند آغاز می‌شود. آن مرد مانند وسوسه‌کنندگان مذهب مسیحی، ریش قرمز و سفیدی دارد (تداعی‌کننده یهودا در کتاب مقدس مسیحیان). کارین را با این جمله به گناه دعوت می‌کند: «عزیز من! عجب کفش‌های رقص زیبایی به پا کرده‌اید!» او با این کلام و زدودن گردوغبار کفش‌های قرمز (اشاره مستقیم به بلوغ جنسی کارین) آن را درخشان، برجسته و قابل توجه می‌کند. و از همان زمان است که کفش‌های قرمز، اختیار کارین را به دست می‌گیرند و او را با خود به وادی لذت و کامجویی جنسی می‌برند. بار دیگر آن مرد را در جنگل که می‌تواند نمادی از مکانی دور از مذهب و تمدن و اجتماع بشری تلقی کرد می‌بیند. در نگاه اول خیال می‌کند ماه (اشاره دیگری از دوره عادت ماهیانه) است. ولی چهره‌ی همان مرد ریش قرمز و سفید است که باز همان جمله را تکرار می‌کند و کفش‌های کارین به رقص ادامه می‌دهند. فرشته‌ای عذاب‌دهنده

با شمشیری پهن و درخشان پدیدار می‌شود و کارین را نفرین می‌کند. چون کارین غرق در غرایز و رقص و کفش‌های قرمز شده است، می‌گوید: «می‌خواهم که برقصيد، باید با کفش‌های قرمزت آن‌قدر برقصيد تا اینکه سرد و رنگ‌پریده شوی، پوست بدنت چروک شود و مثل اسکلت گردید. می‌خواهم که برقصيد، از در تا در، هر کجا که بچه‌های پر شروشور زندگی می‌کنند تا با لگد تو را برانند، چون که آن‌ها صدای کفش‌هایت را خواهند شنید و از تو خواهند ترسید. من می‌خواهم که برقصيد، پس برقص.»^۹

در پی رقص‌های بی‌اختیار، کارین نمی‌تواند از بانوی بیمار و پیر که سرپرست او بود پرستاری کند. در نبود کارین، وقتی کارین در جنگل و کوچه و خیابان‌ها در حال رقص است، او از دنیا می‌رود و کارین فقط درحالی که رقص‌کنان در حال گذر از کنار خانه‌اش است، تابوت او را می‌بیند که به سمت قبرستان می‌برند. کارین حالا برای نجات خود از این نفرین، از این زنانگی افسارگسیخته و غیرقابل کنترل و غیرارادی، اولین بار به گوشه‌ی کلیسا پناه می‌برد که حکم نجات‌بخش روح و جسم او را در خود دارد. جایگاه والایش روحی و روانی است. اما پذیرفته نمی‌شود. کارین برای نجات زندگی خود که در پی رقص‌های مداوم شبانه‌روزی و بی‌وقفه در مکان‌های مختلف زار و نزار شده است، پاهای خود با کفش‌های رقصان قرمز را به دست جلّاد شهر می‌سپارد. مردی که سر گناهکاران را قطع می‌کند، این بار پاهای قرمزپوش دخترک گناهکار را قطع می‌کند. نوعی اخته کردن دخترک برای نجات روح و روان او از وساوس شیطانی و زنانگی. اما پاهای جداسده برای خود هویت دارند و بازهم هر جا کارین می‌رود، جلوتر از او در حرکت و رقصند. این نشان‌دهنده عدم پاکسازی عمقی روحی و روانی کارین از گناه نابخشودنی اوست. بنابراین کارین تصمیم می‌گیرد خود را وقف مذهب و دین و کلیسا کند. او به خانه نزدیک‌ترین فرد به خدا، یعنی کشیش پناه می‌برد. کشیش و خانواده‌اش بسیار خوبند. با او مهربان و پذیرايند. ایدئولوژی مقدس‌سازی هر آنچه با دین و مذهب مرتبط است، کاملاً مستقیم بیان شده است. «او می‌دانست که مردمان خوبی در جامعه هستند که قدر انسان‌ها را می‌دانند. همسر کشیش... زنی بسیار فهیم و کوشا بود...»^{۱۰} اما کارین را هرچند در خانه پذیرفته‌اند، در جمع خود برای راهی کلیساشدن (دین و خدا) نمی‌پذیرند. کارین که

^۹. کفش‌های قرمز، اندرس، ترجمه کاظم جمشیدی

^{۱۰}. ص: ۲۱

سخت آزرده است، نه از دست کشیش و خانواده‌اش از دست خود، واسطه‌ها را کنار می‌گذارد و مستقیم از خداوند طلب بخشایش می‌کند. «آه خدای من، لطفاً کمک کنید.»^{۱۱} خداوند تواب، فرشته‌ای را برای او می‌فرستد. این بار به جای شمشیر پهن، شاخه‌ای سبز و زیبا و مملو از شکوفه در دست دارد. از نو زاده شدن کارین، شکوفه دادن روح اوست. فرشته، کارین را تطهیر می‌کند و شاخه سبز در دست را وقتی به آسمان پرتاب می‌کند، تبدیل به ستاره‌ای درخشان می‌شود. نور روحانی بر کارین می‌تابد و اتاق تنگ و کوچکش با عقب‌نشینی دیوارها به اشاره‌ی فرشته، تبدیل به گوشه‌ای از کلیسا می‌شود. نور بخشایش خداوند تواب کارین را پاک می‌کند، آبروی ازدست‌رفته او در میان مردم مذهبی حاضر در کلیسا با دیدن این اتفاقات باز می‌گردد؛ یک نوع رستاخیز روحی و روانی و روحانی و مقدس. «کارین، امروز خداوند تو را به حضور پذیرفته و گناهت را بخشیده است.» (تداعی مریم مقدس). دیگر خبری و اثری از کفش‌های قرمز نیست. زنانگی، غریزه جنسی سرکوب و سربه‌نیست شده است. درست آنچه که مذهب (مسیحی) آن را ستایش می‌کند.

اندرسن در این افسانه، ایدئولوژی مذهبی کلیسا را به مخاطب القا می‌کند؛ تربیت مذهبی یک دختر بالغ و متعهد. آنچه از نظر مذهب پسندیده است. پوشیدن کفش‌های سیاه، عدم جلب توجه، حضور در مراسم تعمید و دعا بین مردم مذهبی با حالتی از وقار، دوری از لذت و رقص و حرکات خارج از شأن دخترکی بالغ. رسیدگی به سرپرست پیر، آموختن آشپزی، خیاطی، خواندن و نوشتن برای زندگی آینده دختری که می‌باید ازدواج (هدف نهایی زندگی) کند، چون حالا او کفش‌های قرمز (قاعدگی) را دارد. نقش دادن به دختر در جامعه‌ای سنتی - مذهبی که زن را قالب می‌دهند. اشاره‌های مذهبی، بخش مهمی از روایت را در بر گرفته است. کلمات کلیسا، خدا، فرشته، عشای ربّانی، غسل تعمید، گناه، عذاب و ...

در بیان ایدئولوژی، نویسنده و راوی خطر بزرگی کرده است؛ «جانبداری علنی احتمالاً مخالفت خواننده را نسبت به پیام به دنبال خواهد داشت.» (استیونز. ۱۴۰۰: ۶۴). کاری که اندرسن در این افسانه انجام داده است. او نشان می‌دهد شخص بدکار، بیچاره و بدبخت و طرد خواهد بود. مصائب زیادی باید تحمل کند و نتیجه‌ای نیز عایدش نشود. چرا؟ به دلیل نافرمانی از جامعه، مذهب و کلیسا و بزرگ‌ترهای عاقل و در پی امیال و آرزوهای خود بودن. «قصه به زبان

نمادها می‌گوید که هیجان شدید را باید مهار کرد، وگرنه شخص را نابود می‌کند.» (بتلهایم. ۱۴۰۰: ۲۶۸). کارین، ابژه‌ای است که دست‌مایه نویسنده برای بیان عقاید و ایدئولوژی او شده است. او خلاف رأی نویسنده و راوی اعتقاد دارد کفش‌های قرمز زیباست. هیچ آسیبی به او و دیگران نمی‌زند. بنابراین در پی کفش‌ها می‌رود. می‌خواهد تجربه کند. او از معصومیت کودکی به یک‌باره با پوشیدن کفش‌های قرمز و پیرودی وارد دنیای تجربه زنانگی و بزرگسالی می‌شود. بدون آمادگی ذهنی و روانی و آموزش‌های لازم (نداشتن مادر و راهنما). بنابراین، زندگی او دچار تلاطم‌های روانی و جسمی بزرگ می‌شود.

یاری‌گر و وسوسه‌کننده او، هر دو مرد است. یاریگر او جَلّاد است که مردی خشن، بسیار بزرگ‌تر از او با تبری تیز که عضو گناهکار و بانی گناه را قطع می‌کند و کارین را از دردسر نمود جسمی و فیزیکی زنانگی‌های می‌دهد. (شاید یادآور حذف بکارت دخترک توسط جَلّاد باشد که تبر او نیز نماد مردانگی است). مرد او را اخته می‌کند. پاهای بریده‌شده کارین را پانسمان می‌کند. این مرد جَلّاد، علاوه بر خشن‌بودن مهربان نیز است. بعد از مداوای جای اخته‌شده‌گی، پاهای چوبی برای کارین می‌سازد. پاهایی که جای پُرحس‌ترین و پرتحرک‌ترین عضو کارین که نمودی از عضو زنانه اوست می‌گیرد، با جنسی از چوب (خشک، بی‌حس و سرد). این مرد به بلوغ جنسی کارین با پاهایی که می‌سازد جهت می‌دهد. کارین از این پس راه و مسیر زندگی‌اش را با پاهای چوبی که مردی به او داده می‌پیماید، نه پاهای قرمزپوش و زیبایش. اما نمود زنانگی پاهایی قرمزپوش از بین نرفته است. با جدایی از تن، همچنان در پیش روی او، چون سرنوشتی محتوم می‌رقصد و خود را به کارین نشان می‌دهد. سرنوشت و جنسیتی که گریزی از آن نیست.

کارین بابت گناهانش، رقصیدن مداوم با اصرار بر پوشیدن کفش‌های قرمز خلاف نظر کلیسا، سرپرست خود و اجتماع مذهبی باید تنبیه شود. از دست‌دادن پاها و اخته‌شدن عذاب جسمی و روانی است و رهایی از جسم آلوده است. ولی روح چه می‌شود! پاهای قطع‌شده هنوز رقصان در مقابل کارین به او می‌گویند اگرچه تو مرا از خود بریده‌ای، اما هنوز از وجود من در خود پاک نشده‌ای. کارین برای پاکی روح خود جایی جز کلیسا، کشیش و خواندن دعا و توبه سراغ ندارد. مرد خدا، کشیش و خانواده او را همراه خود به کلیسا نمی‌برد، او لکه‌ای آلوده و ناپاک است که پاکی آنان را خدشه‌دار خواهد کرد. پس رهایش می‌کنند تا در اتاقش بماند و

آلودگی‌اش را به کلیسا نکشاند. اما خداوند او را تطهیر می‌کند. چگونه؟ با جدایی او از دنیا و مرگ او.

پایان‌بندی این افسانه به پایانی روحانی و ماورالطبیعی می‌رسد. جایی که کارین رنج‌کشیده با بخشیده‌شدن تبدیل به موجودی روحانی و موردتوجه خاص فرشتگان و نور الهی قرار می‌گیرد. «این دقیقاً همان پیامی است که قصه‌های پریان به صورت‌های چندگانه به کودک می‌رسانند. این پیام که مبارزه با مشکلات بی‌امان زندگی اجتناب‌ناپذیر است، بخش ذاتی هستی بشر است-اما، اگر شخص از این مشکلات نه‌راسد و نگریزد، بلکه مردانه با ناملایمات غیرمنتظره و اغلب ناعادلانه زندگی رودررو شود، همه موانع را از راه برمی‌دارد و سرانجام پیروز بیرون می‌آید.» (همان: ۷).

گفتمان روایی این افسانه در پی القای تفکر و اندیشه‌ای است که نویسنده در نظر دارد به مخاطب برساند. اگر همسو با جامعه مذهبی بشوی، رستگار و سعادت‌مندی و اگر مخالف آن باشی و سرپیچی کنی رنج خواهی کشید، طرد خواهی شد و گناهکاری هستی که نیاز به تطهیر جسم و روح دارد.

نکته‌ای که در این افسانه نیم‌نگاهی به آن شده است، تفاوت در مذهب و دین فقیران و ثروتمندان است. کارین دختر فقیر، حق پوشیدن کفش قرمز را ندارد، چون دور از شأن یک دختر باوقار و متعهد است. اما دختر گنت و پرنسس بدون سرزنش، نگرانی از عواقب وخیم چه مذهبی، چه اجتماعی کفش‌های قرمز می‌پوشند و آن را به نمایش نیز می‌گذارند. زنانگی و زیبایی برای آنان گناه محسوب نمی‌شود و اما کارین که از طبقه پایین اجتماع است و فقیر، گناهی سخت نابخشودنی را مرتکب شده که تنها با مرگش بخشیده می‌شود.

اندرسن، در پی القای مهار غرایز جنسی در دختران است و این افسانه‌ای دخترانه و برای آموزش دختران نوبالغ است. در جهان‌بینی و ایدئولوژی اندرسن حق انتخاب و آزادی برای کودک وجود ندارد. کودک شخصی است که باید لوح او را آن‌گونه که درست و پسندیده می‌دانیم بنگاریم، تا برای زندگی در بین مردم و جامعه مذهبی آماده شود. اگر مقاومت کند باید تنبیه شود و اگر سرسپرده و تسلیم شود، رستگار و خوشبخت و شاد خواهد بود. حتی اگر این سرسپردگی دیر هنگام هم باشد، او پاک و بی‌آلایش و آلودگی بمیرد در آن دنیا رستگار

می‌شود و مورد عنایت نور الهی قرار می‌گیرد. پیام دردناک و ترسناکی برای کودکان می‌تواند باشد. اندرسن به بیان استیونز «خوانندگان کم‌سال را هنوز به چشم موجوداتی می‌نگریسته که باید به شیوه‌های مطلوب‌تری قالب‌گیری و شکل‌دهی شوند...»^{۱۲} خودبودن و فردیت در این جامعه ارزشی ندارد و باید هم‌رنگ جماعت و اکثریت و هم‌سو با آنان بود.

نتیجه‌گیری

افسانه کفش‌های قرمز اندرسن، از نظر نگارنده مناسب برای کودکان و حتی نوجوانان نیست. هرچند فرامین مذهب مسیحی را داراست و از کلیسا و کشیش نام برده و باعث ایجاد شکافی با فرهنگ و مذهب اسلام شده است، اما به دلیل خشونت بالای موجود در این افسانه – که از مذهب نشأت می‌گیرد – و آموزش مستقیم، بدون شک مخاطب و خواننده را از مذهب گریزان یا شاید هراسان خواهد کرد. پایان تلخ و تراژدی‌مانند این افسانه هیچ نقطه‌ی روشنی برای مخاطب کودک باقی نمی‌گذارد که سعادت و لذت زندگی در دنیا را، در کنار رفتار و اخلاق به‌هنگار مذهبی و اجتماعی جستجو و درک کند. کودک، نتیجه خواهد گرفت لذت‌بردن از زندگی، گناهی نابخشودنی است و باید به فرامین و دستورات سر تعظیم فرود آورد تا در دنیایی دیگر به لذت برسد. دنیایی که شاید درک و تصور وجود آن برای کودک امری ناممکن باشد.

اگر از دیدگاه جنسیت به این افسانه بنگریم، شاید برخورد با اولین علائم قاعدگی را برای دختران سخت و دشوار کند. چرا که عذاب و تغییرات در زندگی کارین با قاعدگی (پوشیدن کفش‌های قرمز) آغاز می‌شود، با عشق به جنسیت، عذاب می‌بیند. تنها با حذف آن است که به سعادت نه در دنیا – اخروی که برای مخاطب قابل رؤیت و ملموس نیست می‌رسد. آیا این درون‌مایه به‌جز تشدید اضطراب اولین قاعدگی، نتیجه مثبتی نیز خواهد داشت؟ آیا این افسانه به شخصیت‌محوری دختر، که هم‌ذات‌پنداری دختران را برخواهد انگیخت، آن‌چنان که از یک گفتمان روایی مختص کودکان و نوجوانان انتظار می‌رود، باعث تخلیه هیجانی و روانی (پالایش) خواهد شد؟

^{۱۲} خسرو نژاد. ۱۴۰۰. ص ۶۰.

اگر همین آموزه‌ها در قالب ملایم‌تر و تلویحی در قصه گنجانده شده بود، شاید تأثیرگذاری بیشتری داشت. اندرسن در این افسانه، گفتمان روایی را مانند سمبهای به کار برده که در پی به‌زور فروکردن ایدئولوژی و اعتقادات مذهبی خود در مغز و ذهن مخاطب عمل کرده است. روشی که ممکن است در کوتاه‌مدت و به اجبار پذیرفته شود، ولی در طولانی مدت اثری منفی و در جهت مخالف هدف نویسنده بگذارد.

جدای از اینکه این افسانه را جنسیت ببخشیم و دخترانه بنامیم، توجه ویژه به تربیت دختران مذهبی همیشه با بحث‌های اجتماعی مواجه بوده که اکنون به جنبش‌های فمینیستی رسیده شده است. «ایدئولوژی‌ها به نحوه زندگی افراد در طبقه اجتماعی معنا می‌دهند، و ارزش‌ها، ایده‌ها و تصاویری را به آنان می‌دهند که آنان را به عملکردهای اجتماعی‌شان گره می‌زنند...» (کیلگز، ۱۴۰۱: ۱۷۶). همین اظهارات تندوتیز و ترسیم قواعد و قوانین و معیار برای زندگی دختران، باعث ایجاد مخالفت‌های گسترده شده است و در پی آن تندرویی‌های که لطمات جبران‌ناپذیری به فرد (هویت او) و جامعه و مذهب می‌زند.

اما در مورد روزنه‌ای برای آزادی تفکر در کودکان، «باید جهان‌بینی علمی و دقیقی به بچه داد، معیاری به او داد که بتواند مسائل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیت‌های دگرگون‌شونده دائمی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کند.» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۶۹). این نیاز هر کودک است که دست به کشف جهان بزند، بدون اینکه تفکر او را قالب‌دهی و محدود کنیم.

منابع

- استیونز، جان، (۱۴۰۰)، *دیگرخوانی‌های ناگزیر*، مجموعه نویسندگان، به کوشش مرتضی خسرونژاد، تهران: نشر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- اندرسن، هانس کریستین، (۱۸۴۵)، *کفش‌های قرمز*، ترجمه: ا. پورکاظم، ۱۳۹۹، تهران: کانون فرهنگی چوک.
- بال، ترنس، دگر، ریچارد، (۱۳۹۰)، *آرمان‌ها و ایدئولوژی‌ها*، ترجمه: ا. صبوری کاشانی، تهران: نشر آمه.
- بتلهایم، برونو، (۱۳۹۹)، *افسون/افسانه‌ها*، ترجمه: ا. شریعت‌زاده، تهران: نشر هرمس.
- بهرنگی، صمد، (۱۳۴۸)، *تاریخ شناخت جهان و ادبیات کودکان از نظر صمد بهرنگی*، تهران: نشر برابری.
- خسرونژاد، مرتضی، (۱۳۸۲)، *معصومیت و تجربه*، تهران: نشر مرکز.
- فولادی، محمد، (۱۳۹۴)، مقاله «نسبت دین و ایدئولوژی؛ دین ایدئولوژیک، ایدئولوژی دینی»، *فصلنامه علمی پژوهشی/اندیشه نوین دینی*، سال ۱۱، ش ۴۳، ص ۱۵۰-۱۲۹.
- قرشی، محمدحسین، (۱۳۸۱)، *مجموعه مقالات اولین همایش ادبیات کودکان و نوجوانان*، دانشگاه بیرجند: شورای کتاب.
- قشقایی‌فرد، علی، (۱۳۸۶)، *افسانه آخساق جیئران*، شیراز: قشقایی.
- کلیگز، مری، (۱۴۰۱)، *درسنامه نظریه ادبی*، ترجمه: ج. سخنور، ا. دهنوی، س. سبزیان، تهران: نشر اختران.
- مصباح، ضیاء، (۱۳۸۷)، *ایدئولوژی و هویت*، مجموعه مقالات نشریه *داخلی*، ش ۵۷.